

بقلم: آقای دکتر رضا زاده شفق

ابوالفضل بیهقی و تاریخ بیهقی

در مقاله های مختصر سابق ملاحظاتی چند راجع به شخص ابوالفضل بیهقی و اهمیت و محتویات تاریخ آن مرد بزرگ اظهار شد ولی این تألیف مهم گذشته از اهمیت تاریخی که دارد و جزئیات وقایع سلطنت شاهان غزنوی را از روی درایت و اطلاع شخصی یکی از منشیان درجه اول آن عصر محتوی است قیمت بزرگ ادبی را نیز دارا میباشد. بطوریکه می توان آنرا بی مبالغه از شاهکارهای انشای فارسی دری (۱) بشمار آورد.

فرق و تمیز سبک انشاء و ترجیح شیوه ای به شیوه دیگر نه تنها در زبان فارسی بلکه در دیگرالسنه ادبی مهم و معروف عالم نیز خالی از اشکال و صعوبت نیست. زیرا سبک و شیوه تحریر گذشته از استناد به قواعد معانی و بیان و صرف و نحو و تابع شدن به خصوصیات بیان مرسوم هر ملت تیر رابطه قوی با ذوق مخصوص نویسنده دارد و این قسمت در واقع مافوق قاعده و عروض است و شیوه بیان و طرز تحریری که تنها به قواعد و رسوم تکیه نماید و ذوق ادبی و رابطه روحی مؤلف در آن انعکاس نیابد بی روح است و در واقع بدان ماند که خیاطی لباسی را از روی قواعد و موازی بدوزد ولی باز آن لباس نمونه ذوق نباشد یا نقاشی نقشی را تمام از روی تناسب و رنگ آمیزی صحیح بکشد باز شیوه و تأثیر و اسلوب روح نوازی که در بعضی نقشه ها دیده می شود در آن مشهود نگردد. در موزه (لوور) پاریس بچشم خویش دیدم که اشخاص هنرمند و چیره دست تصویر معروف منالیزا اثر قلم لیوناردو داوینسی (۲) را بعینه و بی کم و زیاد تقلید میکردند و تمام ملامح و جبهه و رنگ و خمها و پیچ های آن را شبیه می کشیدند ولی هنوز فرقی باریک باقی بود

(۱) ازین عبارت فارسی رسمی یا کلاسیک و انشای درباری ادبی مرسوم بین استادان رانصد کردیم

(۲) Lionardo davinci ronna Lisa

که اصل را از بدل می‌شناسانید و آن همان شیوه روح صنعتگر نقاش ایتالیایی بود که تقلید و امتنساخ آن محال است. بدیهی است در هر بیان حسن انتخاب کلمات که از حیث لفظ و معنی با حسن و جوه شاهد مقصود باشد و بهترین استعمال آنها در جمله تادر ردیف هم انتساق معنی و انسجام عبارت را بهم نزند از شرایط انشای خوب می‌باشد. اما اگر مؤلفی این نکات را هم ملحوظ دارد ولی ذوق فطری او یار نباشد و تحریر او تنها باین گونه قواعد استناد نماید هنوز سبک مطلوب حاصل نیامده است. برای مثال شاید بتوان کتاب حدائق السحر رشید و طواط را ذکر نمود که با وجود فارسی متین و سنجیده ای که بکار برده گوئی در هر جمله تعقل او در فنون سخن گوئی مانع از تأثیر ذوق فطری بوده و دلش در این کار مداخله نداشته است. ذوق نظری در انشا طرز بیان را طبیعی میکند و شاید همین صفت طبیعی و صمیمی بودن بزرگترین جلوه روح ادبی باشد. نویسنده بی‌روح هر چه در جمع و تلفیق عبارات فصیح کوشش نماید و در آرایش و پیرایش آنها دست و پا زند باز تصنع و تکلف از قلم او دست نخواهد برداشت. و عجب آنکه بهمان طور که عبارات بر گزیده و خوب مانع تصنع نویسنده بی ذوق نمیگردد گاهی عبارات سنگین و نافصیح نیز حالات کلام طبیعی ذوقی را بهم نمی‌تواند بزند مثلاً ممکن است نویسنده ای ایرانی که ذوقی و لهجی دارد کلمات ناهنجار عربی بکار برد باز شیوه او از شیرینی نیفتد و دیگری با همه اهتمام در استعمال فارسی و احتراز از عربی دچار اشکال گردد چنانکه میتوان کلیه و دمنه ابوالمعالی نصرالله را ازین لحاظ با انوار سهیلی حسین واعظ مقایسه نمود.

بعد از این ملاحظه می‌توان گفت که سبک انشای تاریخ بیهقی مستند بذوق فطری دیده می‌شود و تسلط کامل مؤلف آن در لغات فارسی و عربی و هوش و افرا در استعمال لغات زیاد و گاهی لغات ثقیل عربی هیچ مانع حسن جریان عبارات و سلامت انشای او نشده است.

نمی توان منکر شد که تأثیر شیوه عربی در این تالیف بشدت محسوس است و گاهی جمله‌هایی بکاررفته که گوئی مستقیماً ترجمه از عبارت عربی است بطوریکه میتوان آنها را بعباری ترجمه کرد بی آنکه جزئی تغییری در انسجام و جمله بندی آن حاصل آید ولی با آینه‌مه شیوه فارسی در این کتاب غالب آمده و سبک طبیعی انشای درباری آن زمان با بهترین طرزی تحقق یافته. باید گفت که در بعضی جملات ساده نیز اسلوب عربی فائق آمده و مولف سبک تازی بکار برده مانند تقدیم فعل بر مفعول در این جمله‌ها «یافت محلت و سرای خویش را مشحون بزرگان و افاضل» و «دیدم از سلطان ماضی» و «فریضه بود یاد کردن اخبار و احوال امیر مسعود» . . . و مانند استعمال مفعول مطلق عربی در نظایر این عبارات: «بار داد بار دادنی سخت» و استعمال مفعول که بصورتی که در این جمله آمده: «واشتران فرستاده بودند از بهر آوردن کلفت را»: امثال این عبارات در تاریخ بیهقی کم نیست مگر اینکه بهمان طور که اشارت رفت سبک غالب در این کتاب ذوق فطری ایرانی آن عصر را نشان می‌دهد و برای قبول این مدعا بهتر آنست که شخص عبارات متن تاریخ را عباراتی که مولف از عربی ترجمه نموده مقایسه نماید تا فرق جمله مستقل فارسی ادبی از زمان راز جمله‌های مترجم منقول در یابد. از آن جمله است ترجمه نامه خلیفه که بسط سلطان مسعود نوشته است. (۱) از خصوصیات لفظی تاریخ بیهقی بکار برده شدن الفاظی است در آن که استعمال آنها امروز یا متروک شده و یا تغییر یافته اینک چند مثال از قسم اول یعنی الفاظی که امروز مستعمل نیست: اینها را: جنیبه بمعنی اسب که آنرا بهمراهی بکشند صاحب برید بمعنی رئیس پست، اسگدار بمعنی قاصد. ملطفه بمعنی نامه زراد یعنی الفاظی که استعمال آنها تغییر یافته نیز بسیار توان پیدا کرد و برای نمونه این چند کلمه ذکر میشود: مشرف بمعنی مفتش و جاسوس و مراقبت استعمال شده! موقوف بمعنی محبوس خالی کردن بمعنی خلوت کردن تجاوز کردن بمعنی گذشت کردن مجلس مظالم بمعنی عدلیه! وحشت بمعنی

شدت و خشم (مسعود در نامه خود بخلیفه گوید: وحشت ما بزرگ است و ما چون بو حشت باز گردیم دریافت این کار از لونی دیگر باشد،، خریطه بمعنی ظرف لفافه، مشهد بمعنی پیش چشم (بمشهد من - پیش چشم من) .

در این میان یکمشت کلمات و جملات شیرین و مناسبی نیز توان یافت که باینکه امروز غالباً از استعمال افتاده اند واقعاً جای آنست که باز مورد استعمال گردند زیرا هم از حیث لفظ و هم از جهت معنی و ترکیب رسا و مطلوب بنظر میآیند . اینک مثالی چند ازین قبیل ذکر می شود :

پیلپا - نوعی قدح شراب و نیز اسم سلاحی بوده (مرحوم ادیب پیشاوری در حاشیه کتاب این بیت را شاهد آورد :

چو در پیلپایی قدح می کنم بیک پیل پا پیل را پی کنم

بارانی - همان لباس بارانی امروز ؛ دور دیده - آدم دور اندیش ؛ فراخ سخن - پرگو ؛ باریک گیر - خرده گیر ؛ دست رشت - دست بافته معادل لغت فرنگی بروری که امروز معمول شده ؛ گرمابه بها - انعام باصطلاح امروز پول چائی (شاید صله محمود غزنوی بفردوسی بهمین عنوان گرمابه بها فرستاده شده و حکایت حمام رفتن شاعر ازین اصطلاح نشست کرده باشد ؛ جنک ریشاریش - جنک سینه بسینه ؛ بکرویه شدن - تسویه یا تصفیه شدن ؛ دندان خانه بمعنی اسلحه خانه (۱) و از این قبیل زیاد توان شمرد . امثله از قسم دوم افشار - ثابت قدم ؛ سنگ بسوزدن - اقدام خطر داری کن ؛ زمستان خانه قشلاق ، تیر در جعبه نگذاشتی - آنچه در دل باشد گفتی با صفرای خویش بر نیامدن - خودداری نتوانستن ؛ گشتا گشت رفتی - همه جا را گشته بجائی رفتی ؛ چون خر بر بیخ ماندن - چون خر در گل ماندن ؛ تفت رفتن - تند و تیز رفتن ؛ راهی و دریافته - خوش رفتار مدبر !

(۱) زرادخانه معرب زره خانه است و آن باصل کلمه در زبان اوستایی نزدیکتر است که زره (زراد) تلفظ میکرده اند . استعمال تشدید درعربی ازین لحاظ بی مورد دیده میشود مگر بمعنی اسلحه ساز خانه گرفته شود .

از خصوصیات صرف و نحوی بیهقی یکی استعمال (را) می باشد بجای «برای» و این رسم را بعضی نویسندگان قدیم دیگر نیز معمول داشته اند. مانند این جملات: دریافت وقت را - برای استفاده از وقت: پنجاه سال را برای پنجاه سال؛ نگاهداشت قلعه را، بهتر آمد خویش را (برای صلاح خود): نیز (را) با مفعول له استعمال شده: از بهر آوردن خلعت را؛ نیز را با فعل مجهول! سته مال شده: آنرا برگزارد آید . . الخ .

استعمال (با) در ما قبل فعل نفی بعد از حرف نفی هم وقوع داشته مانند: ندانست. بنشینند؛ و از این قبیل امثله بیشتر توان جست.

از مزایای تاریخی بیهقی وصف بعضی مراسم و عادات آن زمانست که گاهی در ضمن نقل وقایع و اخبار متعرض بر آن میشود از آن جمله ذکر بعضی لباسهای رسمی است که گویا هر طبقه از وزیر و حاجب و صاحب برید و سالار و سرهنگ و خیل تاش و خاصه خادم و فراش و دیگران در روزهای اعیاد رسمی از نوروز و مهرگان و غیره برتن می - کرده اند و لباس سر نیز مختلف بوده است مانند دستار و کلاه دو شاخ و کلاه چهارپره و امثال آن. لباس سیاه آنگاه نیز رسمیت داشته است و در موارد عزا و ماتم لباس سفید برتن میگردیدند (۱) اینک مثال یکی از وصف های بیهقی در آنجا که سخن از تشریفات سلطان مسعود نسبت به رسول خلیفه میراند: «و کار لشکر و غلامان سرای و مرتبه داران حاجب بزرگ و سالاران بتمامی بساختند تاریخ سنه ثلاث و عشرين و اربعمائه غره محرم روزه پنجشنبه بود پیش از روزگار همه راست کردند چون صبح بدید چهار هزار غلام سرائی در دو طرف سرای اماره بچند دسته (۲) بایستادند دو هزار با کلاه دو شاخ و کمر های گران و هزار غلام با عمود سیمین و دو هزار با کلاه های چارپر بودند و کیش (۳) و کمر و شمشیر و شقا (۴) و نیم لنگ (۵) بر میان بسته و هر غلامی که مانی

(۱) ص ۱۴ و ۲۹۱

(۲) رده صف.

(۳) ترکش. تیرکش. تیرکیش؟

(۴) بضم اول کلمه فارسی است یعنی تیردان (شفا و شکایت ضبط کرده اند)

(۵) نیم لنگ - جای کمان. از فرخی است:

بروز کار زار خصم و روز نام و ننگ تو . . . فلک در گردن آویزد شفا و نام نیم لنگ تو .

وسه چوبه تیر بردست و همگسان باقباهای دیبای شوشتری بودند و غلامی سیصد از خاصگان در دستهای صغه نزدیک امیر بایستادند باجامه‌های فاخر تر و کلاههای دو شاخ و کمرهای بزر و عمودهای زرین و چندتن آن بودند که با کمرهایی بودند مرصع بجواهر و سیری (۱) پنجاه و شصت بدر داشتند در میان سرای دیلمان و همه بزرگان در گاه و ولایت داران و حجاب با کلاههای دو شاخ و کمر زر بودند و بیرون سرای مرتبه داران و حجاب با کلاهها بایستادند و بسیار پیلان بداشتند و لشگر بر سلاح و برگستوان و جامهای دیبای گوناگون با عماریه و سلاحها بدورزیه (۲) بایستادند با علامت هاتا رسول رادر میان ایشان گذرانیده آید» (۲)

نیز زده شدن بوق و کوس و دهل و کاسه بیل (۳) در موارد جشن در ذیل همین وصف و در جاهای دیگر کتاب مذکور افتاده.

تاریخ بیهقی از حیث اسامی بلاد نیر قابل تحقیق است بسا شهر و قصبه دیده و کوه و رود که از آن زمان نام برده شده و امروز مجهول میباشد نیز روایات و حکایات بیهقی پر است از وصف شاهان و رجال و امرا و سپاهیان آن زمان و ذکر دانشمندان مانند ابوریحان بیرونی و ابوحنیفه اسکافی و بونصر مشکان و ابو منصور ثعالبی و شعرا و سخنگویان مانند رودکی و دقیقی و عنصری و مسعود رازی و علوی زینبی و دیگران از دقیقی این قصیده متین و شیرین را آورده که با مطلع ذیل شروع میکند: زد و چیز گیرند مر مملکت را - یکی پرنیانی یکی زعفرانی (۴) نیز دو بیت خوبی بنام همان شاعر نقل شده و در تذکره‌هایی که این بنده رادسترس بود یافت نشد و آن اینست:

دریغا میر بونصرا دریغا - که بس شادی ندیدی از جوانی - ولیکن راد مردان جهاندار -

(۱) وزنی است.

(۲) ص ۲۹۰

(۳) کاسه بیل نوعی از نقاره بوده کاسه گاه بمعنی نقاره خانه

(۴) ص ۳۹۲

چو گل باشند کوته زندگانی (۱)

از عنصری در بیت اولی قصیده مدحیه معروف او را ذکر کرده: چنین بماند شمشیر
خسروان آثار - چنین کنند بزرگان که کرد باید کار: و بعد گوید: و او را چنین
قصیده دیگر نیست هر چه ممکن بود از استادی و باریک اندیشی کرده است (۲)
همچنین از ابو حنیفه اسکافی که از فضلا و شعرای معاصر مؤلف و شهرتش در
اوان تألیف این کتاب بوده است چند منظومه نقل کرده که از آن جمله یکی بهتر و
معروفتر است و مطلع آن این است:

شاه چو دل بر کند زبزم گلستان آسان آرد بچنگ مملکت آسان آلتخ (۳)

از شعرائی که آمدن ذکر او در تاریخ بیهقی مورد فایده و دارای اهمیت مخصوص
است رودکی میباشد. بطوریکه میدانیم اشعار رودکی نخستین شاعر بزرگ ایران
بواسطه قدمت شاعر و نیز از راه التباسی که با اشعار قطران تبریزی بعمل آمده اغلب
مخلوط و یک قسمتش مجهول بوده. ازین حیث اشعاری که ازین سخنگوی در کتب
قدیم مانند تاریخ بیهقی و لغت فرس اسدی که هر دو معاصر قطران بودند باقی مانده
مهم است و در این کتاب چهار شعر از قطعه و قصیده که جمله در پند و عبرت و از بهترین
سرودهای رودکی باشد آمده (۴) مؤثرترین آن چهار همانا قصیده ایست در عبرت
و تسلیت و الحق از قصاید نخبه و ممتاز و مؤثر زبان فارسی میباشد در آن فصاحت لفظ
با عمق و رقت معنی نیک سازش کرده بیهقی آنرا در مورد ذکر وفات استادش بونصر
مشکان بتأثر نقل کرده و یقین است از فشار اندوه بزیر بال تسلیت این شعر پناه برده
است. اینک چند نیت از این نظم نفیس:

(۱) (اختلاف اشکال دارد) معلوم نشد مقصود از میر بونصر کیست اگر احمد بن اسمعیل سامانی بدر
نصر بن احمد باشد که زین الاخبار او را بونصر خوانده آنگاه عصر دقیقی قریب نیم قرن زود تر
از آنچه مشهور است میآید. قرائن نشان میدهد که بونصر بسال ۳۰۰ جوان کشته شده است
اگر یقین حاصل آید که شعر از دقیقی است و مقصود بونصر احمد سامانی است عصر دقیقی در
اوایل قرن چهارم متعین میگردد.

(۲) ص ۶۷۶ اختلاف اشکال دارد

(۳) ص ۳۶۳ (۴) ص ۵۵ ۲۳۸ و ۳۷۲ و ۶۰۶

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| ای آنکه غمگنی و سزاواری | و ندرنهان سرشك همی باری (۱) |
| رفت آنکه رفت و آمد آنکه آمد | بود آنکه بود خیره چه غم داری |
| هموار کرد خواهی گیتی را | گیتی است کی پذیرد همواری |
| مستی مکن که نشنود اومستی | زاری مکن که نشنود اوزاری (۲) |
| آزار بیش بینی زین گردون | گر تسو بهر بهانه بیازاری |
| تا بشکنی سیاه غمان بر دل | آن به که می بیاری و بگساری |
| اندر بالای سخت پدید آید | فضل و بزرگ مردی و سالاری |

خود بیهقی نیز گویا طبع شعر داشته است چنانکه از بعضی عبارات کتاب مستفاد میگردد (۳) نیز قطعه دروفات فرخزاد و جلوس سلطان ابراهیم آورده و آن اقتباس و انتقال است از قطعه که بقول صاحب لباب الالباب ابوالعباس ربنجی در مرثیت نصر بن احمد و تهنیت نوح بن منصور سروده و معلوم میشود که این تحریف از خود بیهقی است و بر استعداد شعری او دلیل است (۴)

در هر صودت اگر هم بیهقی در نظم صاحب هنر نبوده است بی شبهه در نثر فارسی استاد بوده و قلم روان و حلالت بیان داشته و خود نیز این استعداد خویش را حس کرده و در بعضی عبارات بطور اشاره بر آن بالیده است هم در طی کلام گاهی نسبت بطرز سخن و اسلوب بیان دیگران اظهار نظر کرده مثلاً شیوه استادش ابو نصر مشکان را خواه بفارسی نوشته باشد و خواه بتازی سخت ستوده و نیز از هنر دیگر هنرمندان یاد نموده در مقابل سستی ناتوانی بعضیها را در چیز نویسی گوشزد کرده. مثلاً انشای بوسهل زوزنی را که بجای بو نصر مشکان ویرا رئیس دیوان رسائل کرده بودند نه پسندیده و نوشته‌های او را تصحیح میکرده است چنانکه گوید:

(۱) در هفت اقلیم: ای آنکه غمگنی و عزاداری

(۲) مستی بضم اول خوانده شود بمعنی ناله و شکایت اسدی در لغت فرس از قول لبیبی آورده: باده خور و مستی کن - مستی چکنی از غم - دانی که به از مستی - صدراه: یکی مستی

(۳) ۲۷۶ص (۴) ۳۸۵ص

«و این دو آزاده مرد همیشه با بوسهل میخندیدندی که دندان تیز کرده بودند صاحب دیوانی رسالت را و عشرت اومی جستند و هر گاه از مضایق دبیری چیزی اتفاق بیفتادی و امیر سخنی گفتی گفتندی بوسهل را باید گفت تا نسخت کند که دانستندی که او در این راه پیاده است و مرا ناچار هشت می بایستی زدومی زد می» (۱)

از طرف دیگر بطوریکه در مقالات دیگر نیز اشارت رفت تاریخ بیهقی با وجود بلاغت و جزالتی که وی رامسلم است از عبارات مکلفه و لغات ناهنجار و جمله های عربی منش و تفصیلات ممل و مکررات مزعج هرگز آزاده نیست و خود مؤلف گاهی باطناب کلام خود بر خورده و به اعتذار پرداخته است و اگر جز این بودی عجب بودی زیرا گذشته از اینکه انشای هر منشی زبردست در عرض و طول خود دچار جذر و ومدادی میشود و فراز و نشیب پیدا میکند دور بیهقی دور اختلاف شیوه و زبان فارسی و تازی بود و ثعالبی نیشابوری نام صدها شاعر ایرانی عربی گورادر آن عهد در کتاب خود ثبت کرده بود و نیز میتوان تصور کرد که فارسی درباری عین فارسی معمولی دیگران نبود بلکه طمطراق الفاظی در آن بیشتر بکار برده میشد با این همه بیهقی شیوه شیرین بکار برده و سخن فارسی را بفصاحت تمام گفته است.

از حسن اتفاق مکاتیب و مقالاتی نیز در تاریخ مسعودی مندرج است. که شیوه تحریر نیم قرن قبل یعنی عصر عظمت غزنوی را نیز نشان میدهد از آن جمله است نامه هائی که از طرف محمود و مسعود نوشته شده است. و معلوم میگردد که سلطان مسعود فارسی را خوب خوانده و خوب می نوشته است چنانکه بیهقی اینگونه گواهی میدهد:

(امیر نسخت عهد و سوگند نامه که خود نبشته بود بمن انداخت و چنان نبستی که از آن نیکوتر نبودی چنانکه دبیران استاد در انشاء آن عاجز آمدندی» (۲)

این بود شمه در خصوص تاریخ بیهقی از لحاظ ادبی و امید وار چنانم روزی دانشمندی این کتاب را چنانکه باید تحقیق و تفحص نماید و شرح و تعلیق و فهرست

اعلام بر آن بنویسد که ازین راه خدمتی بزرگ بتاریخ و ادبیات ایران کرده است .
 و معلوم میگردد ابوالفضل بیهقی غیر از تاریخ کتابی دیگر موسوم به (ذینة الكتاب) تألیف
 کرده بوده است چنانکه ابن فندق بر آن گواهی میدهد، نیز بیهقی برای تفصیل و
 تکمیل تاریخش صورتی از مراسلاتی که بدست اورفته نگهداشته بوده است و افسوس
 که آنها را از وی بدر برده اند و ضم آنها بتاریخ دست نداده خود بتأثر گوید: «اگر
 کاغذها و نسختهای من هم بقصد ناچیز نکرده بودند این تاریخ از لونی دیگر آمدی»
 باز در جای دیگر گوید «و استادم خواهه بونصر نسخت نامه بکرد نیکو بغایت
 چنانکه اودانستی که امام روزگار بود در دبیری و آنرا تحریر من کردم که بوالفضل
 که نامهای حضرت خلافت و ازان خانان ترکستان و بلوک اطراف بر خط من رفتی و
 همه نسخهها من داشتم و بقصد ناچیز کردند و دریغا بسیار بار دریغا که آن روضه های
 رضوانی بر جای نیست که این تاریخ بدان چیزی نادر شدی و نومید نیستم که از
 فضل ایزد عز ذکره که آنها را بمن باز رساند» (۱)

اگر باقی مجلات بیهقی در دست ما بود میدانستیم که این نسخهها براو بازرسیده
 یانه امروز از آن استاد شیرین گفتار راست کردار تنها این یک کتاب مانده و خود او
 نیز مانند استاد بررگش بونصر مشکان و صدها استادان و هنرمندان و شاهان و وزیران
 سر بزیر خاک کشیده :

| | |
|---------------------------|-----------------------------------|
| مہتران جهان همه مردند | مرگرا سرفرو همی کردند |
| زیر خاک اندرون شدند آنان | نه باخر بجز کفن بردند |
| از هزاران هزار نعمت و جاه | که همه کوشکها بر آوردند |
| بود از نعمت آنچه پوشیدند | و آنچه دادند و آنچه را خوردند (۲) |

(۱) ص ۲۸۹ و ۲۹۷

(۲) نقل بیهقی از رودکی